

Constitutional Literature and Cooperation Crisis in Qajar Era

Abstract

Iran faced major changes, both politically and socially, during the reign of Qajar Dynasty, and the society had to deal with grave political crisis. With serious expansion of relationship between Iran and The Western countries during this period, the role of literature became more significant in informing people. While Persian Literature has always been present within the context of society, not being reluctant to political, social and cultural issues, entering the new era, its role became more prominent. Using analytic- descriptive method with library data, the present study has investigated the confrontation of Constitutional Literature with Cooperation Crisis. It has concluded that the poets and writers had tried to enlighten people regarding their rights in governing the country and participating in the determination of their fate, avoiding disagreements to establish law supremacy.

Key Words: Cooperation Crisis, Constitutional literature, Political Crisis, Law Supremacy

ماهنامه علمی (مقاله علمی- پژوهشی) جامعه شناسی سیاسی ایران،
 سال پنجم، شماره ده، دی ۱۴۰۱، صص ۵۲۱-۵۰۴
<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.331763.3170>

ادبیات مشروطه و بحران مشارکت در حکومت قاجار

فاطمه سیفی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۰۱

عبدالحسین فرزاد^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۵

فرهاد طهماسبی^۳

چکیده

در روزگار قاجار و عصر مشروطه، ایران با تغییرات مهمی در حوزه سیاسی و اجتماعی رو به رو می‌شود و جامعه با بحران‌های سیاسی بزرگی دست و پنجه نرم می‌کند. یکی از این بحران‌ها بحران مشارکت است. در این دوران که با برقراری روابط جدی میان ایران و غرب هم‌زمان است، فعالیت ادبیات در آگاهی‌بخشی به توده‌ها بیشتر می‌گردد. اگرچه ادب فارسی در تاریخ ایران همواره به اشکال مختلف در صحنه اجتماع حضور داشته و نسبت به مسایل سیاسی و اجتماعی بی‌توجه نبوده اما با گام نهادن در عصر جدید، این نقش‌آفرینی پر رنگ‌تر می‌شود. این پژوهش به روش تحلیلی- توصیفی و با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای، چگونگی رویارویی ادبیات مشروطه با بحران مشارکت را بررسی کرده و به این پرسش‌ها پاسخ داده است که: آیا ادبیات توانسته در هیاهوی بحران مشارکت حکومت قاجار به نفع مردم و جامعه نقش‌آفرینی نماید؟ شاعران و نویسندگان هریک چگونه توانسته‌اند در جریان بحران مشارکت حکومت قاجار به نفع مردم عمل کنند؟ و در پایان به این نتیجه رسیده است که ادبیات هم‌زمان با برخاستن ززمه‌های مشروطه‌خواهی همچون سلاحی کارساز به یاری مردم آمده است و شاعران و نویسندگان در جریان این بحران هریک با توجه به توانایی‌های خود به آگاه کردن مردم بر حق و حقوقشان در اداره امور مملکت و دخالت در تعیین سرنوشتشان و هم چنین هشدار دادن به پرهیز از اختلافات برای رسیدن به حکومت قانون پرداخته‌اند.

واژه‌های کلیدی: بحران مشارکت، ادبیات مشروطه، بحران‌های سیاسی، حکومت قانون.

دانشجوی دکتری، مربی، هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار.^۱

دکترای تخصصی، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.^۲

دکترای تخصصی، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلامشهر.^۳

مقدمه و بیان مسأله

سیدنی وربا در توضیح بحران‌های نظام سیاسی - اجتماعی می‌گوید: «بحران‌ها موقعیت‌هایی‌اند که در آنها الگوهای نهادی زیربنایی نظام سیاسی مورد چالش قرار می‌گیرند و پا سخ‌های معمول و رایج هم برای حل آن کافی نیست» (پای، ۱۳۸۰: ۴۶۳). از طرفی بحران همانند ضربه‌ای بر بدنه نظام عمل می‌کند «از دیدگاه سیستمی (نظام) بحران عبارت است از وارد آمدن یک ضربه یا شوک نیرومند به ساختاری که کل نظام را حفظ کرده و اجزا و عناصر آن را در کنار هم نگه می‌دارد» (نوذری، ۱۳۸۴: ۴۸).

نظریه پردازان علوم اجتماعی و سیاسی چون یورگن هابرماس^۱، لوسین پای^۲، لئونارد بایندر^۳ و مایرون واینر^۴ پدید آمدن بعضی بحران‌ها را در جوامع حتمی می‌دانند. این بحران‌های پنجگانه که به بحران‌های توسعه معروف هستند، عبارت‌اند از: بحران هویت، بحران مشروعیت، بحران مشارکت، بحران توزیع و بحران نفوذ. «مسیر سیاسی منتهی به تجدد، دگرگونی‌های مهم هویت از مذهبی به قومی و از محلی به اجتماعی را در بر می‌گیرد. هم‌چنین مسیر مزبور تحول مهم منابع مشروعیت از آسمانی به زمینی را شامل می‌شود. این مسیر تغییرات چشمگیری را در سطح مشارکت سیاسی از نخبگان به توده‌ها و از خانواده به گروه در بر می‌گیرد. مسیر مذکور متضمن تغییرات مهم توزیع از شأن و امتیاز به توانایی، موفقیت و کنترل و مدیریت سرمایه بوده و با تغییرات مهم در گسترش میزان نفوذ اداری و قانونی به ساختار اجتماعی و مناطق دورافتاده کشور همراه است» (پای، ۱۳۸۰: ۹۰). جوامع سنتی، در حال گذر و توسعه یافته در طی کردن مسیر توسعه به ناچار این بحران‌های پنجگانه را پشت سر می‌گذارند. «بحران‌های نظام اجتماعی از تغییرات تصادفی در محیط ناشی نمی‌شوند، بلکه زائیده اجبارهای گوناگونی هستند» (هابرماس، ۱۳۸۱: ۵۱).

بحران مشارکت یکی از بحران‌های پنج‌گانه توسعه سیاسی است. جوامع در طی کردن مسیر توسعه معمولاً با همه یا برخی از این بحران‌ها رو به رو می‌شوند. بحران مشارکت زمانی ایجاد می‌شود که مردم و گروه‌ها بخواهند در تعیین سرنوشت سیاسی خود با حکومت شریک شوند و حکومت به این تقاضا توجه نکند. بحران مشارکت از بحران‌های مهم توسعه سیاسی است که توجه نکردن به آن می‌تواند منجر به سقوط حکومت‌ها شود. با توجه به اهمیت موضوع، در این مقاله تلاش کرده‌ایم با روش تحلیلی-توصیفی، پرداختن به بحران مشارکت را در شعر و نثر دوره مشروطه بررسی نماییم تا اهمیت نقش آفرینی و جایگاه ادبیات را در امور سیاسی و اجتماعی بیش از پیش آشکار سازیم و از این منظر، دریچه‌ای مقابل دیده پژوهشگران در زمینه‌های علوم اجتماعی، علوم سیاسی، ایران‌شناسی و ادبیات بگشاییم.

^۱ Sidney Verba
^۲ Jurgen Habermas
^۳ Lucian W. Pye
^۴ Leonard Binder
^۵ Myron Weiner

بحران مشارکت از مباحث مربوط به علوم سیاسی است. لوسین پای و دیگرانی چون سیدنی وربای و لئونارد بایندر (۱۳۸۰) در کتاب *بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی* به تبیین توسعه سیاسی پرداخته و آن را بر اساس پنج بحران هویت، مشروعیت، مشارکت، نفوذ و توزیع تعریف کرده‌اند. محمود واعظی (۱۳۹۱) در *بحران‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه: نظریه‌ها و روندها*، پس از تعریف بحران‌های اجتماعی و ابعاد آنها به بررسی نظریه‌های مطرح شده درباره بحران در نظام‌های سیاسی می‌پردازد و در ادامه با مرور منابع کلاسیک جامعه‌شناسی درباره جنبش‌های اجتماعی، دلایل و چگونگی شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه را موضوع پژوهش خود قرار می‌دهد. ملانی توانی (۱۳۸۱) در بخشی از کتاب *مشروطه و جمهوری* به بررسی جریان جمهوری خواهی که خود نتیجه بحران مشارکت است می‌پردازد. اما موضوع این مقاله میان‌رشته‌ای است و بحران مشارکت سیاسی را در شعر مشروطه بررسی می‌کند. این موضوع در حوزه ادبیات فارسی جدید است و تاکنون کسی به آن نپرداخته. بنابراین به یقین از نارسایی و کاستی دور نیست. امید است که پژوهشگران در آینده بیشتر به این مبحث و مباحثی این چنین در حوزه ادبیات فارسی بپردازند.

۲. بحث اصلی

۱.۳. بحران مشارکت

بحران مشارکت عبارت است از تقاضای افراد یا گروه‌ها برای شرکت کردن یا تأثیرگذاری در تصمیم‌گیری‌های نظام سیاسی. « وقتی نخبگان حاکم تقاضاها و یا رفتار افراد و گروه‌هایی را نامشروع و غیر قانونی تلقی نمایند که خواستار مشارکت در نظام سیاسی‌اند، تعارضی روی می‌دهد. این تعارض را بحران مشارکت می‌نامند. بحران مشارکت در شرایط متفاوتی می‌تواند روی دهد. اول این که نخبگان حکومتی ممکن است معتقد باشند که به تنهایی حق حکومت دارند و بر این اساس تقاضاهای مشارکت سیاسی دیگر گروه‌های اجتماعی را نامشروع پنداشته و رد کنند. به عنوان مثال پادشاهان و اشراف اروپا با این تصور که با تکیه بر حمایت‌های مذهبی، حق تاریخی و صلاحیت اخلاقی خود حق حکومت دارند، با هر گونه تقسیم قدرتی مخالفت می‌کردند» (پای، ۱۳۸۰: ۲۸۰). بحران مشارکت یکی از مهم‌ترین بحران‌های توسعه سیاسی است. مشارکت امری متناقض است که هم می‌تواند عامل بی‌ثباتی و هم سبب ثبات بهتر نظام شود. « بحران مشارکت ناظر بر مشکلات، استدلال‌ها، شیوه‌ها و مهارت‌هایی است که یک دولت در مسیر اجابت ضرورت دخالت مردم در سرنوشت خود با آن درگیر می‌شود» (واعظی، ۱۳۹۱: ۶۱).

۲.۳. بحران مشارکت حکومت قاجار

نهضت مشروطه با درخواست تأسیس عدالت‌خانه شکل گرفت و در نهایت به تشکیل مجلس منجر شد. مردمی که در آغاز فقط خواهان تأسیس نهادی برای رسیدگی به تظلم‌ها و شکایت‌هایشان بودند، به تدریج با هدایت روشنفکران و روحانیون خواستار

مشارکت در سرنوشت خود شدند. « اندیشه‌های روشنفکری جنبش مشروطه در وهله نخست دو هدف اساسی را دنبال می‌کرد: ایجاد یک دولت-ملت مدرن به منظور توسعه منابع کشور و حفظ استقلال آن در برابر قدرت‌های خارجی، و تشکیل یک ملت با تبدیل مردم از رعایا به شهروندان از طریق مشارکت بیشتر در زندگی سیاسی کشور» (اشرف، ۱۳۹۵: ۲۰۵). آنها می‌خواستند نمایندگانی از میانشان به مجلس راه یابند تا با تصویب قانون اساسی در اداره امور کشور نقش داشته باشند.

روشنفکران ایرانی که از میان سیاستمداران و ادبا بودند، یکی از مهم‌ترین راه‌های مشارکت مردم در سرنوشت خود را تصویب قانون می‌دانستند. بی قانونی و بی نظمی در ایران بیداد می‌کرد. هر فردی می‌توانست با نزدیکی به گروه یا گروه‌هایی به قدرت قضایی و سیاسی دست یابد و به صلاح‌دید خود به اداره مملکت پردازد بدون این که از قانونی پیشرفته و مدون پیروی کند. پس باید مجلسی تشکیل می‌شد تا نمایندگان مردم در آن به تدوین قانون پردازند و در مقابل هرج و مرج ایستادگی نمایند. پیش از تأسیس مجلس تعدادی از اندیشمندان ایرانی به ضرورت وجود قانون پی برده و در آثار خود به این موضوع پرداخته‌اند.

میرزا حسین خان مشیرالدوله، سپهسالار اعظم (۱۲۹۸-۱۲۴۳ق)، که مدتی وزیر مختار ایران در استانبول بود و از نزدیک با جنبش‌های مشروطه‌طلبی اروپا که در عثمانی بازتاب گسترده داشتند، آشنا شده و تلاش روشنفکران عثمانی را برای تأسیس مجلس قانون‌گذاری و تصویب قانون اساسی مشاهده کرده بود، پس از بازگشت به ایران از طرف ناصرالدین شاه با لقب سپهسالار به وزارت جنگ و سرانجام به صدرات رسید. او که شاهد استقرار حکومت مشروطه در عثمانی بود و با سران آن چون عالی پاشا، فؤاد پاشا و مدحت پاشا، نویسنده قانون اساسی عثمانی، دوستی داشت، در زمان صدارت تلاش فراوان کرد تا ایران نیز در مسیر پیشرفت و تجدد و حکومت قانون گام بردارد. در نبود قانون مدون، امور مختلف کشور با مشکلات فراوان دست به گریبان بود. عمده ظلم تا جایی که در توان داشتند بر رعیت می‌تاختند و جان و مال و ناموس مردم را به غارت می‌بردند. مشیرالدوله برای اصلاح امور مملکت به اصلاحات بسیاری دست زد. از جمله برای اصلاح امور قشون "قانون‌نامه تعیین حدود و تکالیف حکام و رؤسای قشون" را نوشت. در دستوری عمومی حکام ولایات مختلف را از ضرب و شتم و شکنجه و بریدن اعضای بدن متهمین منع نمود و مقرر کرد که رسیدگی به امور جزایی فقط در صلاحیت دیوان‌خانه عدلیه تهران است. « اندیشه‌های بلند مشیرالدوله را باید در نوشته‌های او به دربار ناصرالدین شاه که از اسلامبول فرستاده، جستجو کرد. نامه‌های رسمی میرزا حسین خان به وزارت امور خارجه مشحون است از بحث در تحولات سیاسی اروپا، نهضت‌های آزادی در ممالک تحت سلطه عثمانی، نشر تمدن و معارف اروپایی، اصلاح حکومت و تأسیس مجلس شورای دولتی، وضع قوانین جدید، لزوم تشکیل مجلس وکلای ملت، تأمین آزادی و حقوق فردی، منع تبعیضات دینی و تساوی افراد در برابر قانون. میرزا حسین خان همه جا دولت ایران را به اخذ تمدن غربی و اصلاح حکومت و رواج قانون ترغیب می‌کند و لزوم این تغییرات را از شرایط زندگی در جهان متمدن عصر جدید می‌شمارد» (آدمیت، ۱۳۴۰: ۵۹-۵۸).

میرزا یوسف خان مستشارالدوله نیز نبود قانونی مدون را عامل اصلی عقب‌ماندگی ایران می‌داند. او در رساله "یک‌کلمه" ضمن گفت و گو با دوستی خیالی به مقوله قانون می‌پردازد. آدمیت مستشارالدوله را نخستین نویسنده‌ای می‌داند که منشأ قدرت دولت را

اراده تمام ملت بیان کرده است. « تا جایی که به تحقیق پیوسته او در ایران اولین نویسنده‌ای است که گفت منشأ قدرت دولت ارادهٔ جمهور ملت است » (آدمیت، ۱۳۴۰: ۱۸۶). مستشارالدوله در "یک‌کلمه" به این موضوع اشاره می‌کند و از قرآن نیز برای تأیید سخن خود شاهد می‌آورد: « اختیار و قبول ملت اساس همهٔ تدابیر حکومت است و این کلمه از جوامع‌الکلام است و در نزد صاحبان عقل مرتبهٔ صحتش حاجت تعریف نیست و در نقل و شرح اسلام نیز چنین است و آیهٔ کریمه در آل عمران و لو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک. یعنی اگر بودی تو درشت‌خوی و سخت‌گوی هر آینه پراکنده شدندی اصحاب تو از گرداگرد تو و آیهٔ شریفه و امرهم شوری بینهم در این امر باب عظیم است » (مستشارالدوله، ۱۳۸۶: ۵).

۳,۳. ادبیات مشروطه و بحران مشارکت حکومت قاجار

در این میان شاعران و نویسندگان نیز ساکت ننشستند. آنها که شرایط را درک کرده و دریافته بودند مردم ایران نیز می‌توانند مانند کشورهای دیگر در راه پیشرفت و آبادانی گام بردارند و لازم است در این زمان با آگاهی بخشیدن، آنها را به حرکت واداشت، دست به قلم شدند. آنها در آثارشان به مردم یادآوری می‌کردند که می‌توانند در تعیین سرنوشت خود نقش داشته باشند و با فرستادن نمایندگان به مجلس و تصویب قانون از استبداد نجات پیدا کنند.

سید اشرف الدین قزوینی، یکی از تأثیرگذارترین شاعران مشروطه، در شمارهٔ هفتم دورهٔ جدید روزنامهٔ «نسیم شمال» که پس از مهاجرت از رشت به تهران منتشر می‌کرد، مردم ایران را ملت خطاب می‌کند و یادآور می‌شود آنها هستند که باید پادشاه و فرمانروای سرزمین خود را تعیین نمایند و در سرنوشت خود مشارکت داشته باشند:

ملت، ای ملت، ز جا خیزید ایران از شماست

مجلس و مشروطه و تعیین سلطان از شماست

رشت و تبریز و صفاهان و خراسان از شماست

پس شما را غیرتی سرشار کی خواهد رسید

یادگار احمد مختار کی خواهد رسید

(گیلانی، ۱۳۳۳ق: ۲).

روزنامهٔ «نسیم شمال» از محبوبیت زیادی میان مردم برخوردار بود به گونه‌ای که شماره‌های مختلف آن به سرعت فروش می‌رفت و اشعارش گاه به تصنیف‌های مورد علاقهٔ مردم تبدیل می‌شد. بیشتر مطالب این روزنامه را اشعار ساده‌ی سیاسی و اجتماعی که با زبان عامیانه سروده شده بود، تشکیل می‌داد و به همین دلیل مردم بسیار از آن استقبال می‌کردند. گیلانی از این محبوبیت استفاده می‌کرد تا مردم را نسبت به آنچه در حال رخ دادن بود آگاه کند.

مالک این آب و خاک و مملکت ملت بود

تاج‌گیر و تاج‌بخش سلطنت ملت بود

صاحب قدر رفیع و منزلت ملت بود شد وکیل پارلمان هم تابع و تعیین ما

ای دریغا می‌رود هم مملکت هم دین ما

(همان، ۱۳۷۵: ۳۰۲-۳۰۱)

او ملت ایران را شامل همه اقشار جامعه چون دهقان و صنعتگر و بازاری می‌دانست که صاحبان اصلی این سرزمین بودند، صاحبانی که اگر با هم همراه می‌شدند چنان قدرتی می‌یافتند که حتی می‌توانستند پادشاهان را عزل و نصب کنند و دولت‌ها را از مذلت و نابودی نجات دهند.

مالک این آب و خاک و مملکت ملت بود تاج‌گیر و تاج‌بخش سلطنت ملت بود

صاحب قدر رفیع و منزلت ملت بود شد وکیل پارلمان هم تابع و تعیین ما

ای دریغا می‌رود هم مملکت هم دین ما

کیست ملت، دستۀ دهقانان رنجبر کیست ملت، فرقه بازاریان خون‌جگر

کیست ملت، جوقۀ صنعتگران باهنر زین جماعت شد هویدا زینت تحسین ما

ای دریغا می‌رود هم مملکت هم دین ما

آن که دولت را از این ذلت رهاند ملت است آن که کشتی را سوی ساحل رساند ملت است

آن که سلطان را سر مسند نشانند ملت است شاهد احساس ملت دیده خونین ما

ای دریغا می‌رود هم مملکت هم دین ما

(همان)

ملک‌الشعراى بهار در قصیده عدل مظفر که در ستایش مظفرالدین شاه پس از امضای فرمان مشروطیت سروده است، از فرصت استفاده می‌کند و مردم را دوشادوش دولت شریک در حکمرانی می‌داند. او یادآور می‌شود که شاه باید از مشارکت مردم در اداره امور یاری بگیرد:

دولت و ملت دو دست و بازوی شاه‌اند شاه مر این هر دو را گرامی پیکر

یک به دگر کارها همی بگشایند گر نشکبید یکی ز یاری دیگر

(بهار، ۱۳۸۰: ۱۰۳)

عارف قزوینی که از همان آغاز نهضت به مشروطه‌خواهان پیوسته و با تصنیف‌های ملی پرشور توانسته بود جایگاهی ممتاز در میان مردم به دست آورد، نقش مهمی در برانگیختن اقشار مختلف برای پیوستن به جنبش داشت. او مردم را مالکان اصلی و همیشگی ایران می‌دانست که در گذشته‌های بسیار دور حتی توانسته بودند با اتحاد و همراهی یکدیگر دست بدخواهان را از این سرزمین کوتاه کنند و پادشاهان را بر سریر قدرت بنشانند. عارف یادآوری می‌کند که کاوه با همراهی همهٔ مردم توانست علیه ضحاک به پا خیزد و او را از اوج قدرت به حضيض ذلت بکشاند، و به این ترتیب مردم را به مشارکت در تعیین سرنوشت خود تشویق می‌کند:

همیشه مالک این ملک ملت است که داد	سند به دست فریدون قباله دست قباد
مگوی کشور جم، جم چکاره بود و چه کرد	مگوی ملک کیان، کی گرفت کی به که داد
به زور بازوی جمهور بود کز ضحاک	گرفت داد دل خلق کاوه حداد

(عارف قزوینی، ۱۳۰۳: ۲۴۲)

فرخی یزدی دیگر شاعری است که به این مهم اشاره می‌کند تا مردم بدانند زمان آن فرارسیده که با شناخت حق و حقوق خود در تعیین سرنوشتشان شرکت کنند و علیه استبداد مطلقهٔ قاجار به پا خیزند:

دولت هر مملکت در اختیار ملت است	آخر ای ملت به کف کی اختیار آید تو را
پافشاری کن حقوق زندگان آور به دست	ورنه همچون مرده تا محشر فشار آید تو را

(فرخی یزدی، ۱۳۵۷: ۷۹).

کشتی ما را خدایا ناخدا از هم شکست	با وجود آن که کشتی را خداوندیم ما
-----------------------------------	-----------------------------------

(همان: ۸۱).

نویسندگان نیز پا به پای شاعران در مسیر آگاهی‌بخشی به مردم گام برمی‌دارند. عبدالرحیم طالبوف در *مسالك المحسنين* قانون را دلیل پیشرفت غرب می‌شمرد و اشاره می‌کند که مردم می‌توانند با وضع قانون در سرنوشت خود و مملکتشان سهیم شوند: «سبب و علت ترقی ملل مغرب‌زمین یکی این است که آفتاب علم و صنعت از مغرب طالع شده و دیگر قانون ایشان است که خود ملت برای مصالح امور خود وضع می‌کنند و حکومت اجرا می‌نماید. گفت خیلی خوب، قانون یعنی چه؟ گفتم قانون یعنی فصول مرتب احکام مشخص حقوق و حدود مدنی و سیاسی متعلق به فرد و جماعت و نوع را گویند که به واسطهٔ او هر کس کاملاً از مال و جان خود مطمئن و از حرکات خلاف خود مسئول بالسویه می‌باشد» (طالبوف، ۱۳۴۷: ۹۳).

آخوندزاده در داستان «یوسف شاه سراج» به طعنه از بی‌قانونی‌های حکومت قاجار یاد می‌کند تا مردم دریابند که وضع قانون و مشارکت در قانونگذاری چگونه می‌تواند در اصلاح شرایط جامعه مؤثر باشد. یوسف شاه که موقتاً به جای شاه عباس بر تخت نشسته تا نحسی کواکب بگذرد، در اصلاح امور مملکت گام برمی‌دارد و مردم که به دیدن عدل و انصاف عادت ندارند، از این اصلاحات بهت‌زده می‌شوند: «اهل قزوین که هر روز هر روز شقه‌های آدم را در دروازه قلعه آویزان ندیدند و در میدان شاه آدم کشتن، دار کشیدن، چشم درآوردن و گوش و دماغ کندن میرغ‌ضب را تماشا نمودند این کیفیت بر آنها خیلی غریب آمده، اول گفتند: پیداست که این پادشاه تازه بسیار رحیم‌دل و بردبار است! بعد به حلم و رحم او بحث‌ها وارد کردند و این حرکت را به سستی و ضعف نفس او حمل نمودند. علاوه بر آن باز هزار گونه عیوب از برای یوسف شاه پیدا کردند. مختصر کلام، در تحت امر این قسم پادشاه صاحب رحم زندگانی کردن در نهایت درجه ملال‌افزا مشاهده افتاد» (آخوندزاده، ۱۳۴۹: ۴۸۳).

۴.۳. رویارویی قاجاریان با بحران مشارکت

طرفداران حکومت مطلقه که عمدتاً درباریان، خانواده و دودمان قاجار بودند از همان آغاز مخالفت خود را با مشروطه به اشکال مختلف نشان دادند. حکومت یا به عبارتی سلطنت در تاریخ ایران همواره مطلقه و در باور ایرانیان مشروعیتش یک موهبت الهی بود. از طرفی مبنای این نوع حکومت بر انحصار حقوق مالکیت استوار بود و شاه می‌توانست امتیاز مالکیت را به هر کس که بخواهد بدهد یا از او پس بگیرد. حرف شاه قانون بود و کسی نمی‌توانست اختیارات او را محدود نماید. به همه این دلایل شاهان قاجار هرگز حاضر نبودند که رعیت را در حکومت خود شریک کنند و مشروطه و حکومت قانون را بپذیرند: «با این پیشینه ذهنی و عینی از دربار، پادشاهی و قدرت (سوی مظفرالدین شاه که به دلایل مختلف تمایلاتش با دیگر پادشاهان قاجار متفاوت بود)، ممکن نبود که پادشاه قاجار، شاه شاهان و قبله عالم به سادگی موافق تقسیم قدرت خود و محدود شدن اختیاراتش توسط عده‌ای رعیت باشد» (کسرابی، ۱۳۷۹: ۳۶۹). بنابراین محمدعلی شاه از همان آغاز به مخالفت با مشروطیت برخاست و حتی پس از تبعید از ایران نیز دست از مبارزه‌هایش برنداشت. از آنجا که بحران مشارکت امری دو رویه است که هم می‌تواند عامل بی‌ثباتی و هم سبب ثبات بهتر نظام شود، قاجاریان با توجه نکردن به خواسته‌های مشروطه‌خواهان به طور ناخودآگاه در سرایش سقوط افتادند.

۵.۳. رویارویی مشروطه‌خواهان با بحران مشارکت

عناصر تشکیل‌دهنده نهضت مشروطه از همان آغاز با ایدئولوژی‌های متفاوت کنار هم گرد آمده بودند و چون همگی هدف مشترکی داشتند و آن مبارزه با نظام استبدادی، محدود کردن حکومت مطلقه در چهارچوب قانون و مشارکت در حکومت بود، این تفاوت‌ها چندان به چشم نمی‌آمد. اما با پیروزی نهضت این تفاوت‌ها یک به یک خود را نشان داد و انشقاق و اختلاف آشکار شد. با تشکیل مجلس اول اختلافات میان نمایندگان آغاز شد. به طور کلی نمایندگان مجلس اول از گروه‌های مختلف سیاسی تشکیل می‌شدند که هر گروه در پی به کرسی نشاندن باورهای سیاسی و منافع طبقه خود بود. «آدمیت ترکیب سیاسی هیأت نمایندگان مجلس اول را به صورت چهار گروه متمایز می‌داند: سنت‌خواه‌ها، میانه‌روان، ترقی‌خواهان و عناصر رادیکال و تندروان یا انقلابیان. سنت‌خواهان

سیاست مشروطه‌گی را تعرض به معتقدات گذشته می‌دانستند. میانه‌روان مشروطه‌خواه شامل مجتهدان، بازرگانان و اصناف بودند. ترقی‌خواهان و عناصر رادیکال را به طور کلی هیأت تربیت‌یافته‌گان روشنفکر در بر می‌گرفت. تندروران اقلیت چند نفری بودند. این در حالی است که آبراهامیان سیمای سیاسی مجلس اول را شامل سه مسلک سلطنت‌طلبان (مستبدها)، میانه‌روها (معتدل‌ها) و لیبرال‌ها (آزادی‌خواهان) می‌داند و ملک‌زاده معتقد است که در مجلس اول سه قدرت مختلف‌المنافع شامل مستبدین، روحانیون و آزادی‌خواهان برای مصالح طبقه خود به مبارزه پرداختند. روحانیون بر آن بودند تا قدرت خود را بیش از گذشته استوار نمایند. مستبدین و درباریان سعی می‌کردند که اختیارات دولت زیاد باشد و وزراء در مقابل شاه مسئول باشند و اختیارات مجلس سنا زیاده‌تر از مجلس شورا باشد و آزادی‌خواهان برای تأمین حکومت ملت و آزادی حدود و حقوق و عقیده و قلم و گفتار مجاهدت می‌کردند. در نهایت روحانیون موفق به قرار دادن ماده‌ای در قانون اساسی برای نظارت علما بر قوانین شدند. درباریان مجلس سنا را در قانون اساسی گنجانده و سایر قسمت‌های قانون اساسی به نفع عامه مردم تهیه و تدوین شد» (کسرای، ۱۳۷۹: ۳۱۸-۳۱۷). ترقی‌خواهان یا همان روشنفکران، داعیه‌داران اندیشه‌های غیر دینی (سکولار) بودند و کسانی چون آخوندزاده، میرزاآقاخان کرمانی، طالبوف، ملک‌خان و مستشارالدوله در این گروه قرار داشتند. گروه میانه‌رو از روحانیون و بازاریان تشکیل می‌شد که در آغاز با ترقی‌خواهان همگام بودند. ائتلافی که میان روشنفکران و علما شکل گرفت ناپایدار و سطحی بود چون علما از همان آغاز فقط خواهان تأسیس عدالت‌خانه بودند: «انگیزه آنان قبل از آن که معطوف به آزادی، حکومت ملی و مردم‌سالاری باشد، بیشتر جلوگیری از بیدادگری و توسعه ظلم، نفی سلطه بیگانه و استقلال کشور بود... پیشرفت‌های اجتماعی، رفاه اقتصادی، استقلال و اعتبار ملی و حاکمیت قانون را تنها روشنفکران در غرب تجربه کرده بودند» (ملائی توانی، ۱۳۸۱: ۵۳). آنها مشروطیت را با موازین دینی خود تفسیر می‌کردند و به همین دلیل با روشنفکران همراه شده بودند. اما در همان زمان گروهی از روحانیون با مشروطه مخالفت کردند و آن را مغایر با موازین شرع اسلام می‌دانستند که در رأس این گروه شیخ فضل‌الله نوری قرار داشت. به تدریج میان روحانیون در دفاع از مشروطه اختلاف به وجود آمد و آنها را از اختلافات فقهی به درگیری‌های خشونت‌آمیز سیاسی سوق داد. روحانیون مشروطه‌خواه قدرت سیاسی سلطان را می‌پذیرفتند با این شرط که مشروعیت این قدرت را از دین و علما بگیرد. سلطان می‌بایست حامی شریعت و احکام و حدود الهی باشد. اما از نظر روشنفکران مشروطیت نمی‌توانست با اندیشه دینی یک جا جمع شود. به همین دلیل میان رهبران فکری مشروطه یعنی روحانیون و روشنفکران اختلافات به تدریج بالا گرفت و در نهایت با اعدام شیخ فضل‌الله نوری و ترور آیت‌الله بهبهانی، علمای مشروطه‌خواه منزوی و از نهضت مأیوس و سرخورده شدند. این اختلافات سرانجام سبب شد که نهضت نتواند به مقصود اصلی خود که برچیدن استبداد مطلقه بود برسد و پس از سال‌ها کشمکش شکست بخورد: «انقلاب مشروطه شکست خورد زیرا ائتلافی که در انقلاب شکل گرفت مدام در حال تغییر بود و شکنندگی داشت، آن چنان که به هم چسباندن طیف ائتلافی‌ها از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی دشوار می‌نمود» (فوران، ۱۳۹۰: ۲۹۵).

بحران مشارکت همچنان گریبان حکومت قاجار را در دست می‌فشرد و مشروطه‌خواهان نیز نتوانسته بودند آن را به نفع خود سامان دهند. سید اشرف‌الدین گیلانی خطاب به وکلای دوره چهارم مجلس که در اول تیرماه ۱۳۰۰ش برابر با ۱۵ شوال ۱۳۳۹ق توسط احمدشاه قاجار گشوده شد، به این بحران اشاره می‌کند و راه حل را در پایان دادن به دسته‌بندی‌های سیاسی می‌داند:

تطهیر کی توان کرد چون آب‌ها مضاف است
ایرانیان بدانید این آخرین مصاف است

امروز دسته‌بندی از هر جهت خلاف است
هر دسته‌ای که دیدید دارای اختلاف است

آن دسته را درون هاون کنید هاون

(گیلانی، ۱۳۵۷: ۲۴۴).

در اواخر دوره سلطنت احمدشاه، زمانی که شاه در اروپا به سر می‌برد رضاخان از این فرصت استفاده می‌کند تا بحران مشارکت را به نفع خود پایان دهد. او به فکر براندازی سلسله قاجار می‌افتد تا خود تمام قدرت را در ایران به دست بگیرد. چنان که از اسناد موجود برمی‌آید او و همراهانش تصمیم می‌گیرند تا با طرفداری از تشکیل حکومت جمهوری به هدف خود برسند. «پس از آن که سردار سپه از استحکام مقام خویش اطمینان حاصل می‌نماید با کمال شتاب قوای فکری و عملی خود را به کار می‌اندازد که به سلطنت قجریان پایان داده تاج کیانی را خود بر سر بگیرد و هیچ محذور داخلی و خارجی در پیش پای او نیست مگر محذور قانون اساسی که تنها تکیه‌گاه خانواده محمدعلی شاه است و سلطنت را در این خانواده تثبیت کرده. کارکنان سردار سپه روز و شب به نقشه‌کشی پرداخته‌اند که به چه وسیله بتوانند این خار را از پیش پای او بردارند و نخست به خیال می‌افتند و ادارند سلطان احمدشاه خود استعفا بدهد و با این که ملتفت هستند بر فرض محال او را راضی کردند او به نفع برادرش یا دیگری از خانواده خود استعفا می‌دهد و خار برطرف نمی‌شود، در این راه اقدامات می‌کنند و حتی یکی از رجال دولت را به فرنگ می‌فرستند تا شاه را تطمیع کند و از او استعفا بگیرد و آن شخص از شاه بدزبانی شنیده بازمی‌گردد و بالجمله از این نقشه منصرف شده به نقشه دیگر می‌پردازند و آن نقشه‌ای است که ناپلئون بناپارت در فرانسه کشید و از راه ریاست جمهور موقتی دست خود را به اریکه سلطنت فرانسه رساند. نقشه‌کشان تصور می‌کنند چون عنوان جمهوری به میان آمد قانون اساسی که روی اساس مشروطیت ساخته شده لغو می‌شود. احمدشاه و خانواده او با پادشاهی که دارند از میان می‌روند، سردار سپه با اسبابی که در سرتاسر مملکت در دست دارد از نظام و نظمی و غیره به ریاست جمهور انتخاب می‌گردد و چون مانع قانونی برطرف شد با یک بهانه‌جویی که مملکت هنوز استعداد جمهوریت ندارد ریاست جمهور به سلطنت مبدل می‌گردد» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۳۴۵).

چیزی نگذشت که تبلیغات برای جمهوری آغاز شد و در این میان ارتش بیش از همه سهم داشت. انتخابات مجلس پنجم اهمیت زیادی داشت چون چینی نمایندگان می‌توانست در پذیرش یا عدم پذیرش جمهوری نقش بسیار مهمی داشته باشد. در نهایت این مجلس بود که می‌بایست از راه قانونی به تصویب جمهوری رأی بدهد. «در مجلس پنجم که انتخاباتش در حکومت مستوفی آغاز و در حکومت مشیرالدوله ختم گردید، اصلاح‌طلبان و سوسیالیست‌ها هر دو رأی داشتند، ولی ایالات را وزارت جنگ برد و نفوذ

امیرلشکرها انتخابات را فاسد ساخت. در مجلس پنجم حزب دیگری نیز به وجود آمد که ابتدا "دموکرات مستقل" نام داشت و بعد "تجدد" نام یافت. حزب تجدد که انتخابات ایالات را به وسیله همراهی وزیر جنگ ربوده بود، در جلسات اولیه مجلس دارای اکثریت قطعی گردید. سوسیالیست و اصلاح طلب هر دو با دیده اندیشناک و نگرانی عجیب به حزب مذکور نگاه می کردند. سوسیالیست ها در مجلس پنجم نیز از حیث عده کمتر از اصلاح طلبان بودند و نفوذ معنوی مدرس در مجلس از آنها زیادتر بود. مع ذلک هر دو حزب در اقلیت ماندند، ائتلاف بین آنها هم صورت پذیر نبود» (بهار، ۱۳۶۳: ج ۲، ۲۸-۲۷). نمایندگان حزب تجدد به رهبری سیدمحمد تدین بیشترین کرسی را در مجلس به خود اختصاص دادند و نمایندگانی به رهبری سیدحسن مدرس و بهار که البته از نفوذ قابل توجهی برخوردار بودند، در اقلیت قرار گرفتند. «جمهوریت با مخالفت نه چندان آشکار رهبران مذهبی محافظه کار رو به رو شد که با توجه به تحولات جدید در ترکیه از تشدید مدرنیسم و سکولاریسم بیم داشتند. هرچند روشن است که مخالفت گروه مدرس و هم چنین عشقی که در این مورد به آنها پیوست، از این رو بود که آن را محملی می دانستند برای این که رضاخان خودش را به پادشاهی برساند و حکومت استبدادی برقرار کند» (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۸۴-۳۸۳). اختلافات بالا گرفت و به سطح جامعه هم کشیده شد. مدرس که به شدت با هدف حزب تجدد مخالف بود، در مجلس سخنرانی کرد و در نهایت از یکی از افراد این حزب سیلی خورد و این خود عاملی شد که بازار اعتصاب کرد و مقابل مجلس تظاهرات بزرگی راه افتاد.

میرزاده عشقی که طرح جمهوری را دسیسه ای از جانب انگلستان می دانست، در منظومه ای تمثیلی به شرح این ماجرا می پردازد. داستان این گونه آغاز می شود که در یکی از روستاهای کردستان دزدی قلابی به نام یاسی در زمان غیبت کدخدا به خانه او می رود و از خمره شیره شیرین می خورد. کدخدا رد پای دزد را می گیرد و به خانه یاسی می رسد. یاسی برای این که کدخدا را گمراه کند، این بار سوار بر خر به خانه او می رود و دلی سیر از شیره می خورد و سپس از راهی که آمده بود برمی گردد. کدخدا با حیرت متوجه جای پای خر می شود اما بر لبه های خمره جای دست های یاسی را می بیند:

دست دست یاسی و پا پای خر
سپس در ادامه به دسیسه انگلیس برای ملت ایران اشاره می کند:

این حکایت زین سبب کردم بیان
تا شوند آگاه ابنای زمان
گر بخواهد آدمی پی گم کند
پاهای خویشان را سم کند
هر که اندر خانه دارد مایه ای
همچو یاسی دارد او همسایه ای

۶. حزب تجدد: در مجلس پنجم حزب جدیدی پا به عرصه سیاست نهاد که ابتدا "دموکرات مستقل" نامیده شد و بعدها به حزب تجدد شهرت یافت. این حزب و جریان سیاسی-اجتماعی هوادار آن اساساً ساخته و پرداخته محافل نزدیک به رضاخان و به طور مشخص مشاوران فکری و سیاسی او بودند. هدف آنان پدید آوردن تکیه گاهی در محافل زمین داران بزرگ و بازرگانان در سال ۱۳۰۲ بود که به پندار آنان می بایست یگانه حزب دولتی در کشور و همسان حزب جمهوری خواه ملت در کشور همسایه، ترکیه، باشد (ملائی توانی، ۱۳۸۱: ۲۸۹).

یاسی ما هست ای یار عزیز
 آن که دایم کار یاسی می‌کند
 ملک ما را خوردنی فهمیده است
 او گمان دارد که ایران بردنی است
 با وثوق‌الدوله بست اول قرار
 پول او خوردند بر زیرش زدند
 چون که او مایوس گردید از وثوق
 هم‌چنین زیر جلی سید ضیاء
 کودتا هم کام او شیرین نکرد
 دید هرچه مستقیماً می‌کند
 مردمان از نام او رم می‌کنند
 گفت آن به تا برآید کام من
 اندرین ره مدتی اندیشه کرد
 گفت جمهوری بیارم در میان
 (مشیر سلیمی، ۱۳۵۷: ۲۸۰-۲۷۹)

حضرت جمبول یعنی انگلیز
 وز طریق دیپلماسی می‌کند
 بر سر ما شیرها مالیده است
 همچو شیره سرزمینی خوردنی است
 دید از آن حاصلی نامد به کار
 پشت پا بر فکر و تدبیرش زدند
 کودتایی کرد و ایران شد شلوغ
 زد به فکر پست آنها پشت پا
 این حنا هم دست او رنگین نکرد
 ملت آن را زود بر هم می‌زند
 مقصدش را زود بر هم می‌زنند
 از رهی کانجا نباشد نام من
 تا که آخر، کار یاسی پیشه کرد
 هم از آن بر دست خود گیرم عنان

اکنون شاعران دریافته‌اند که رضاخان نه تنها در پی شرکت دادن مردم در امور مملکت نیست بلکه می‌خواهد با سوء استفاده از بحران پیش‌آمده زمینه‌های به قدرت رسیدن خود را فراهم نماید. پس به مخالفت با جمهوری و جمهوری خواهان و آگاه کردن مردم از دامی که بر سر راهشان گسترده شده است می‌پردازند. در گیر و دار غائله جمهوری خواهی منظومه‌ای به نام «جمهوری‌نامه» به طور مخفیانه در تهران منتشر و در میان مردم پراکنده شد که در آغاز سراینده آن معلوم نبود. اما بعدها مشخص شد که این منظومه را میرزاده عشقی سروده است. ابیاتی از این منظومه را که در دیوان ملک‌الشعراء بهار آمده است، به بهار منسوب کرده‌اند:

حقیقت بارک‌الله، چشم بد دور
 مبارک باد این جمهوری زور
 ازین پس گوش‌ها کر چشم‌ها کور
 چنین جمهوری بر ضد جمهور

ندارد یاد کس در هیچ اعصار

نباشد هیچ در قوطی عطار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

(بهار، ۱۳۸۰: ۳۷۷)

در سال ۱۳۰۳ش که غوغای جمهوری خواهی درگرفته بود، بهار در روزنامه «ناهید» که از حامیان جمهوری بود مسمطی را منتشر می کند که از تجزیه و ترکیب آن غزلی در مخالفت با جمهوری به دست می آید:

جمهوری - ایران چو بود عزت احرار سردار سپه مایه - حیثیت احرار

ننگ است - که ننگین شود این نیت احرار

این صحبت اصلاح وطن نیست که جنگ است

از کار قشون - کشور ایران شده گلزار حال خوش - ایران شده مشهور در افطار

از ما چه توقع - به قبال صف قاجار

کاین فرقه برین گله شبان نیست پلنگ است

بی علمی و - افلاس دل ما بخراشد آوازه - دین مانع اصلاح نباشد

جمهوری ایران - سر دین را نتراشد

این حرف در این مملکت امروز جفنگ است

اموال تو - یک دسته مستخدم دربار برده است به یغما و تویی غافل از این کار

خوابی - و تو را هست شب و روز نگهدار

آن کس که پی حفظ تو دستش به تفنگ است

آزادی و اصلاح بود لازم و واجب مشروطیت - از ما نکند دفع معایب

افتاده به زحمت - وطن از کید اجانب

این گوهر پر شعشعه در کام نهنگ است

در پرده - شور است سرود جلی ما جمهوری - ما دفع کند تنبلی ما

کوبد درِ شاه‌ی - فجر از مهملی ما

ما بی خبر و دشمن طماع زرنگ است

تا تعزیه- آل فجر هست و تک و دو گردان بود- این تعزیه‌های کهن و نو

آن هوچی بی دین- ز ره دین فکند هو

این قافله تا حشر درین بادیه لنگ است

افسانه- تلخی است بگیری ز من یاد جمهوری- ما با بچه‌بازی عقب افتاد

ما ملت کودک- شده بیهوده از آن شاد

عیناً مثل ملبعه شهر فرنگ است

در کیسه- احرار بود نقد حقایق ناهید بود- بهر وطن عاشق صادق

لعل و زر و سیم- است بر خصم منافق

زین رو کلماتش همگی رنگ به رنگ است

(بهار، ۱۳۸۰: ۳۷۵-۳۷۴).

و غزلی که از بخش‌های آغازین ابیات به دست می‌آید:

جمهوری سردار سپه مایه ننگ است این صحبت اصلاح وطن نیست که جنگ است

از کار قشون حال خوش از ما چه توقع کاین فرقه برین گله شبان نیست پلنگ است

بی علمی و آوازه جمهوری ایران این حرف در این مملکت امروز جفنگ است

اموال تو برده است به یغما و تو خوابی آن کس که پی حفظ تو دستش به تفنگ است

آزادی و مشروطیت افتاده به زحمت این گوهر پر شعشه در کام نهنگ است

در پرده جمهوری کوبد در شاه‌ی ما بی خبر و دشمن طماع زرنگ است

تا تعزیه گردان بود آن هوچی بی دین این قافله تا حشر در این بادیه لنگ است

افسانه جمهوری ما ملت کودک عیناً مثل ملبعه شهر فرنگ است

در کیسه ناهید بود لعل و زر و سیم

زین رو کلماتش همگی رنگ به رنگ است

(همان: ۳۷۵).

سید اشرف‌الدین گیلانی نیز در غزل جمهوریت با بیان دلایلی قوی به مخالفت با جمهوری و جمهوری خواهان می‌پردازد:

بهر جمهوری دل بعضی وکیلان شد غمین	صحبت جمهوری افتاده است در این سرزمین
من نه مشروطه نه جمهوری به دادم می‌رسد	من فقط دل بسته‌ام بر لطف رب‌العالمین
ملت ما گر شود دانا شود کارش درست	آه از نادانی این ملت محنت‌قرین
تجربه کردند در مشروطه رندان را تمام	نطق‌ها کردند در مجلس برای آفرین
سنگ‌ها خوردند در مشروطه جای لقمه نان	جام‌های زهر نوشیدند جای انگبین
اندران مشروطه‌خواهی نوجوان‌ها کشته شد	حال در جمهوری خواهی دید سختی بیش از این
این شنیدستی که در پاریس جمهوری شده	غافلی از ملت با علم و با دانش یقین
از برای ما فقیران بود مشروطه زیاد	حال در جمهور باید داشت دست آهنین
صحبت جمهور را چون علم و دانش لازم است	کی به جمهوری رسد درویش خاکستر نشین
حسرت مشروطه را بردند یک جمعی به دل	صحبت جمهور هم در خاک خواهد شد دفین
لازم آمد اتفاق و دوستی جمهور را	چون محبت گشته اندر جان جمهوری مکین

(گیلانی، ۱۳۵۷: ۴۰۵-۴۰۴).

در این زمان میان سیاسیون اختلاف و چنددستگی حرف نخست را می‌زند و اشرف‌الدین اتحاد و دوستی را لازمه جمهوری می‌داند. او معتقد است که حتی زمینه حکومت جمهوری در میان مردم فراهم نیست چون هنوز دانش آن را در نیافته‌اند و آمادگی نظام جمهوری را ندارند، پس زمانه زمانه جمهوری نیست:

آخر ای هم‌وطنان صحبت جمهور چه بود	در کف بی‌خبران مشعل بی نور چه بود
اندرین مجلس غوغای کر و کور چه بود	یا ازین گفته جمهوری منظور چه بود
نه به آن شوری شوری نه به این بی‌نمکی	
گاه مستانه ز مشروطه کشیدیم خروش	گاه دیگ همه آمد ز غم خاک به جوش

نغمه و اوطنا شد ز غم خاک به گوش می ندانم ز چه یک مرتبه گشتیم خموش

نه به آن شوری شوری نه به این بی نمکی...

حال جمهورطلب گشته گروهی یکسر خانه ظلم شود بلکه ازو زیر و زبر

چون که تنها نشود کار جماعت بهتر گشته جمهورطلب بر روش اهل هنر

نه به آن شوری شوری نه به این بی نمکی

ملک جمهورطلب علم و هنر می خواهد سیم می خواهد جمهوری و زر می خواهد

پارلمان از همه اقلیم خبر می خواهد از خیال همه ترتیب اثر می خواهد

نه به آن شوری شوری نه به این بی نمکی

(گیلانی، ۱۳۷۵: ۵۴۳-۵۴۲)

جمهوری خواهان که در رسیدن به مقصود خود بسیار عجولانه رفتار کردند، سرانجام شکست خوردند. روز چهارم اسفند ۱۳۰۳ پس از ختم جلسه عمومی در مجلس، بلافاصله جلسه ای خصوصی تشکیل شد تا رسماً از احمدشاه دعوت کنند که به ایران بازگردد. اما میان نمایندگان بر سر این موضوع اختلاف افتاد و در نهایت نامه یا تلگرافی برای دعوت رسمی از احمدشاه برای بازگشت به کشور فرستاده نشد.

۳. نتیجه

در روزگار مشروطه همچون دیگر مقاطع تاریخی معاصر شاهد نقش برجسته ادبیات در بیدار کردن توده ها و هدایت آنها در مسیر پیشرفت و ترقی هستیم. ادبیات در جریان مشروطه خواهی با آگاهی دادن به توده مردم، از بازوی نیرومند خود در احقاق حقوق آنها در جریان بحران های سیاسی و اجتماعی سود جسته است. یکی از این بحران ها بحران مشارکت بوده است. بحران مشارکت در دوره قاجار در چند مرحله اتفاق افتاد و هر بار نیز شاعران و نویسندگان برای گذار از آن به یاری مردم آمدند. مرحله اول در روزگار مظفرالدین شاه بود که منجر به تشکیل مجلس شد. مرحله دوم در روزگار سلطنت محمدعلی شاه بود. محمدعلی شاه از همان آغاز مخالف مشروطه و مجلس بود و به این منظور تا می توانست علیه آنها کارشکنی کرد. از طرفی اختلافات و چند دستگی هایی که میان نمایندگان مجلس شکل گرفت و در دوره پادشاهی احمد شاه نیز ادامه داشت، خود عاملی در تشدید بحران شد. در تمام این مراحل شاعران و نویسندگان با سرودن و نوشتن تلاش کردند تا این بحران را به سمت و سوی مناسب هدایت کنند. آخوندزاده در داستان یوسف شاه سراج از مضرات و بلایایی که بی قانونی بر سر جامعه و مردم می آورد سخن گفت. طالبوف در *مسالک المحسنین* مزایای حکومت قانون را برای مردم بازگو کرد. از طرفی شاعرانی چون اشرف الدین گیلانی، بهار، فرخی یزدی و عارف قزوینی در

اشعارشان به مردم یادآوری می‌کردند که آنها باید در تعیین شاه دخالت داشته باشند و هیچ حکومتی محق نیست که بدون مشارکت مردم سرنوشتشان را تعیین کند. در گیر و دار بحران جمهوری خواهی رضاخانی نیز میرزاده عشقی و بهار مردم را از دسیسه انگلیس در بروز این بحران آگاه کردند و در نهایت با کمک روحانیون و نمایندگان مجلس مانع از تشکیل بی‌هنگام جمهوری شدند.

منابع

- آخوندزاده، فتحعلی. (۱۳۴۹). تمثیلات. ترجمه میرزا جعفر قراچه‌داغی. مقدمه و حواشی باقر مؤمنی. تهران. نشر اندیشه.
- اشرف، احمد. (۱۳۹۵). *هویت ایرانی: از دوران باستان تا پایان پهلوی*. ترجمه حمید احمدی. چاپ چهارم. تهران. نشر نی.
- پای، لوسین و دیگران. (۱۳۸۰). *بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی*. ترجمه غلامرضا خواجه سروری. تهران. انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۴۲). *دیوان*. برلین. چاپخانه شرقی.
- طالبوف، عبدالرحیم. (۱۳۴۷). *مسالك المحسنين*. تهران. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- فرخی یزدی، محمد. (۱۳۵۷). *دیوان فرخی یزدی*. تصحیح حسین مکی. چاپ هفتم. تهران. بنیاد نشر کتاب.
- فوران، جان. (۱۳۹۰). *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*. ترجمه احمد تدین. چاپ یازدهم. تهران. انتشارات مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- کسرایی، محمد سالار. (۱۳۷۹). *چالش سنت و مدرنیته در ایران از مشروطه تا ۱۳۲۰*. تهران. نشر مرکز.
- گیلانی، سید اشرف‌الدین. (۱۳۷۵). *کلیات*. با مقدمه و اهتمام احمد اداره‌چی گیلانی. تهران. انتشارات نگاه.

..... (۱۳۳۳ق). نسیم شمال. شماره ۷. ص ۴-۱.

ملائی توانی، علیرضا. (۱۳۸۱). مشروطه و جمهوری (ریشه‌های نابسامانی نظم دموکراتیک در ایران). تهران. نشر گستره.
واعظی، محمود. (۱۳۹۱). بحران‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه: نظریه‌ها و روندها. تهران. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.